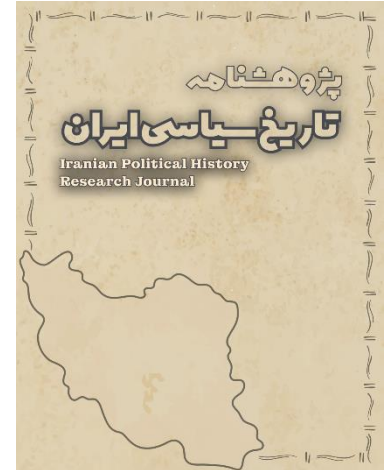


Safavid Urban Policy: Reconstructing Spatial Order for Political Power (A Case Study of Isfahan)

1. AmirHossein Moradi^{iD}: Department of International Relations, University of Tabriz, Iran

2. Neda Salimi^{iD*}: Department of International Relations, University of Tabriz, Iran

*Corresponding Author's Email Address: Salimin1986@gmail.com



Abstract:

This article analyzes the spatial policy of the Safavid state with a particular focus on the city of Isfahan during the reign of Shah Abbas I. Using a historical-analytical approach and drawing on both primary and secondary sources, the study demonstrates that the transfer of the capital from Qazvin to Isfahan was not merely a geographical decision but a political-symbolic project aimed at displaying power, religious legitimacy, and centralized royal authority. Public spaces such as Naqsh-e Jahan Square, Chaharbagh Avenue, integrated bazaars, and religious institutions like mosques and madrasas were part of a discursive architecture through which social order, religious unity, and hierarchical power structures were embedded in space. Employing contemporary theories of space and power, especially the perspectives of Lefebvre and Foucault, the research reveals that space in the Safavid urban context was not a passive backdrop for political and social events but an active agent in the reproduction of dominance and legitimacy. The redesign of Isfahan during this period represents an exemplary interaction between architecture, religion, and politics, through which the Safavid state established a spatial order that was both functional and symbolic. The findings also highlight the role of social groups such as merchants, religious scholars, and ordinary citizens in shaping and being shaped by this spatial order. The article concludes by suggesting further comparative studies of spatial policy in other Iranian cities and historical periods.

Keywords: Safavids, spatial policy, Isfahan, Naqsh-e Jahan Square, hierarchical order, political legitimacy, Shah Abbas I.

How to Cite: Moradi, A. H., & Salimi, N. (2024). Safavid Urban Policy: Reconstructing Spatial Order for Political Power (A Case Study of Isfahan). Iranian Political History Research Journal, 2(4), 73-88.

Received: 29 October 2024

Revised: 02 December 2024

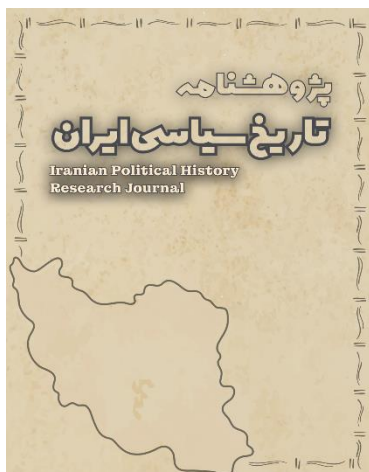
Accepted: 14 December 2024

Published: 21 December 2024



Copyright: © 2024 by the authors. Published under the terms and conditions of Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

سیاست شهری صفویان: بازسازی نظم فضایی برای قدرت سیاسی (مطالعه اصفهان)



۱. امیرحسین مرادی*؛ گروه روابط بین‌الملل، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران

۲. ندا سلیمی*؛ گروه روابط بین‌الملل، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران، (نویسنده مسئول)

*پست الکترونیک نویسنده مسئول: Salimin1986@gmail.com

چکیده

مقاله حاضر با هدف بررسی سیاست‌های فرهنگی شاه عباس اول، به تحلیل ابعاد ایدئولوژیک، اجتماعی و نمادین این سیاست‌ها در بستر تاریخی دوران صفوی می‌پردازد. پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی و بر اساس منابع دست‌اول و مطالعات معتبر ثانویه، تلاش می‌کند نقش سیاست فرهنگی را در فرآیند دولت‌سازی صفویان و بازسازی هویت دینی-ملی ایرانیان مورد واکاوی قرار دهد. یافته‌ها نشان می‌دهد که شاه عباس اول با بهره‌گیری از ابزارهایی چون حمایت از نهادهای دینی و علمای شیعه، بازسازی شهری اصفهان، ترویج آیین‌های مذهبی، و توسعه هنرهای شیعی نظیر کاشی‌کاری، معماری و خوشنویسی، یک نظم فرهنگی-مذهبی جدید خلق کرد که مشروعیت سلطنت مطلقه صفوی را در سطح جامعه نهادینه ساخت. همچنین، حمایت از زبان فارسی و ادبیات شیعی موجب شکل‌گیری هویت فرهنگی منسجمی شد که جایگزین ساختارهای قبیله‌ای و طایفه‌ای پیشین گردید. مقاله نشان می‌دهد که این سیاست‌ها علاوه بر افزایش انسجام سیاسی و تمرکز قدرت، به سرکوب جریان‌های فرهنگی رقیب مانند صوفیان و اهل سنت نیز انجامید و نوعی یکدستی فرهنگی به بهای حذف تنوع مذهبی و قومی شکل گرفت. تحلیل گفتمان سیاست فرهنگی شاه عباس بر پایه نشانه‌شناسی معماری، متون رسمی و آیین‌های مذهبی، حاکی از پیوند عمیق میان ایدئولوژی شیعی، فرهنگ عمومی و ساختار قدرت سیاسی در دوره صفوی است. در نهایت، مقاله پیشنهاد می‌کند مقایسه تطبیقی این سیاست‌ها با دوره‌های تاریخی دیگر مانند قاجار و پهلوی، می‌تواند به درک بهتری از تحولات سیاست فرهنگی در تاریخ ایران بینجامد.

کلیدواژگان: صفویان، شاه عباس اول، سیاست فرهنگی، تشیع دوازده‌امامی، مشروعیت سیاسی، هویت ایرانی، اصفهان، معماری اسلامی، دولت‌سازی

نحوه استناددهی: مرادی، امیرحسین، و سلیمی، ندا. (۱۴۰۳). سیاست شهری صفویان: بازسازی نظم فضایی برای قدرت سیاسی (مطالعه اصفهان). پژوهشنامه تاریخ سیاسی ایران، ۲(۴)، ۸۸-۷۳.

تاریخ دریافت: ۸ آبان ۱۴۰۳

تاریخ بازنگری: ۱۲ آذر ۱۴۰۳

تاریخ پذیرش: ۲۴ آذر ۱۴۰۳

تاریخ انتشار: ۰۱ دی ۱۴۰۳



مقدمه

در دوره صفوی، ایران نه تنها شاهد تثبیت و تمرکز قدرت سیاسی و مذهبی بود، بلکه تحولات عظیمی در حوزه نظم فضایی، شهرسازی و معماری تجربه کرد که نقش مهمی در بازنمایی اقتدار سلطنت داشت. یکی از مهم‌ترین وجوه این تحولات، سیاست‌های شهری صفویان و تلاش آن‌ها برای بازسازی نظم فضایی به‌منظور نمایش و تثبیت قدرت سیاسی بود. در این میان، شهر اصفهان که در دوران شاه عباس اول به عنوان پایتخت برگزیده شد، به صحنه‌ای برای اجرای پروژه‌های بلندپروازانه از بازآفرینی فضایی بدل گشت؛ پروژه‌ای که هدف آن نه صرفاً زیباسازی شهر یا توسعه اقتصادی، بلکه بازنمایی گفتمان سلطنت مطلقه، وحدت مذهبی، و اقتدار متمرکز صفویان بود. چنین سیاست‌هایی از یک سو پاسخی به چالش‌های ساختاری دولت صفوی در عرصه کنترل سیاسی و انسجام اجتماعی بود، و از سوی دیگر، تلاشی برای ساختن نمادهایی بصری و فضایی برای مشروعیت‌بخشی به نظام سلطنتی و تشیع رسمی.

اهمیت بررسی سیاست شهری در عصر صفوی از آن‌روست که این دوره، نقطه عطفی در تاریخ ایران به‌شمار می‌آید که طی آن، ساختارهای قدرت به‌شکلی نوین و نظام‌مند در فضاهای شهری بازنمایی و بازتولید شدند. برخلاف تصور عمومی که شهرسازی صفوی را تنها در قالب شکوه معماری و زیبایی‌شناسی توصیف می‌کند، شواهد تاریخی حاکی از آن است که فرآیندهای فضاسازی، بخش جدایی‌ناپذیر از استراتژی‌های قدرت بوده‌اند. از منظر نظری، می‌توان استدلال کرد که صفویان از فضا نه تنها به عنوان بستری کالبدی، بلکه به مثابه ابزاری گفتمانی برای سازمان‌دهی اقتدار سیاسی، کنترل اجتماعی، و القای نظم بهره‌برداری کردند. این نوع نگاه به فضا، یادآور رویکردهایی است که متفکرانی چون لوفور (Lefebvre, ۱۹۹۱) و فوکو (Foucault, ۱۹۸۰) درباره پیوند میان فضا و قدرت ارائه کرده‌اند. از این منظر، فضا صرفاً محملی خنثی نیست، بلکه محصولی اجتماعی و حامل معنایی است که در خدمت بازتولید نظم سیاسی قرار می‌گیرند.

جایگاه اصفهان در سیاست‌گذاری فضایی دولت صفوی را می‌توان به‌مثابه الگویی نمادین از سامان‌دهی شهری مبتنی بر اهداف ایدئولوژیک، اقتصادی و مذهبی درک کرد. انتخاب اصفهان به عنوان پایتخت توسط شاه عباس اول در سال ۱۵۹۸ میلادی، تصمیمی صرفاً جغرافیایی یا نظامی نبود، بلکه یک انتخاب سیاسی-نمادین بود که قرار بود پیام وحدت، تمرکز، و شکوه دولت صفوی را در قالب فضایی متبلور سازد. اصفهان پیش از دوره صفوی نیز شهری مهم بود، اما در عصر شاه عباس، این شهر به واسطه اجرای برنامه‌ای منسجم در طراحی میدان نقش جهان، خیابان چهارباغ، ساخت بازارهای پیوسته، و توسعه مساجد و مدارس، به صورت نظام‌مند در جهت بازنمایی گفتمان قدرت دولت سامان‌دهی شد (Blair & Bloom, ۱۹۹۵). میدان نقش جهان نه تنها مرکز فعالیت‌های تجاری و مذهبی بود، بلکه فضایی بود برای نمایش اقتدار سلطنت از طریق رژه‌ها، جشن‌ها، و تشریفات رسمی. چیدمان فضاهای شهری به‌گونه‌ای طراحی شده بود که نظم سیاسی مطلوب دولت را در سطح اجتماعی بازتاب دهد: نظم سلسله‌مراتبی، تمرکزگرا، و در خدمت وحدت شیعی.

با مطالعه موردی اصفهان، می‌توان به این پرسش اساسی پرداخت که چگونه سیاست‌های فضایی در دوره صفوی به بازتولید و مشروعیت‌بخشی قدرت سیاسی کمک کرده‌اند. یکی از پرسش‌های کلیدی پژوهش آن است که چه عناصر و سازوکارهایی در سیاست‌گذاری شهری صفویان به کار گرفته شد تا از طریق بازآرایی فضا، نظم دلخواه دولت در سطح جامعه تثبیت گردد. همچنین این مقاله می‌کوشد بررسی کند که چه مفاهیمی از قدرت، نظم، و مشروعیت در فضاهای شهری اصفهان نهادینه شد و چگونه این فضاها به ابزاری برای نمایش و بازنمایی گفتمان سیاسی تبدیل گشتند. از دیگر پرسش‌های پژوهش آن است که چه نسبتی میان طراحی فضاهای شهری و مناسبات اجتماعی-سیاسی برقرار بود و چگونه معماری و نظم فضایی به ایجاد نوعی هماهنگی میان دولت و جامعه یاری رساند.

هدف اصلی این تحقیق آن است که با اتکا به رویکردهای نظری معاصر در تحلیل فضا و قدرت، سیاست شهری صفویان را نه به عنوان پروژه‌ای صرفاً فنی یا زیبایی‌شناسانه، بلکه به مثابه فرآیندی سیاسی و گفتمانی درک و تحلیل کند. تحلیل موردی اصفهان به عنوان مهم‌ترین تجلی فضایی سیاست‌های صفوی، بستری فراهم می‌سازد تا الگوهای بازنمایی قدرت، مناسبات میان فضا و مشروعیت، و راهکارهای دولت برای مدیریت نظم اجتماعی از طریق معماری و شهرسازی مورد واکاوی قرار گیرد. از منظر روش‌شناختی، این مقاله می‌کوشد با تلفیق منابع تاریخی، نقشه‌های شهری، و متون سفرنامه‌ای، تصویر پیچیده‌ای از سیاست‌گذاری فضایی دولت صفوی ارائه دهد و نشان دهد که چگونه فضاهای شهری، محل تلاقی منافع سیاسی، دینی، اقتصادی و اجتماعی بوده‌اند.

ضرورت این مطالعه در آن است که تاریخ‌نگاری ایرانی در زمینه پیوند میان شهر و سیاست، کمتر به تحلیل‌هایی از نوع گفتمانی یا فضایی پرداخته و عمدتاً بر جنبه‌های معماری یا کارکردی شهر تمرکز کرده است. در حالی که تحلیل ساختارهای قدرت در بستر فضاهای شهری می‌تواند افق‌های تازه‌ای برای فهم دولت‌سازی، حکومت‌مندی، و تنظیم نظم اجتماعی در دوره‌های تاریخی مختلف بگشاید. مطالعه شهر به مثابه یک متن سیاسی، ما را قادر می‌سازد تا فراتر از سطح ظاهری فضا، به لایه‌های پنهان مشروعیت، سلطه، و مقاومت پی ببریم. چنین رویکردی به‌ویژه در تحلیل دولت صفوی که ترکیبی پیچیده از قدرت دینی، کاریزمای سلطنتی، و منطق بروکراتیک داشت، از اهمیت خاصی برخوردار است.

در مجموع، این مقاله تلاشی است برای بازخوانی پروژه فضا‌سازی صفویان در اصفهان به مثابه بخشی از سیاست بازتولید قدرت در قالب نظم شهری. این بررسی نه تنها می‌تواند فهم ما را از پیوند میان فضا و سیاست در تاریخ ایران غنا بخشد، بلکه می‌تواند الگویی تحلیلی برای مطالعه سایر دوره‌ها و فضاهای سیاسی ارائه کند. اصفهان در دوره شاه عباس، صرفاً یک شهر یا پایتخت نبود، بلکه صحنه‌ای بود برای به نمایش گذاشتن انسجام گفتمان سیاسی صفوی، به کارگیری نمادهای سلطنت و تشیع در فضا، و سامان‌دهی رابطه دولت با جامعه از مسیر معماری و شهرسازی هدفمند.

روش‌شناسی پژوهش

در این پژوهش از رویکرد تاریخی-تحلیلی بهره گرفته شده است تا به بررسی نحوه بازسازی نظم فضایی توسط دولت صفوی با تمرکز بر شهر اصفهان پرداخته شود. روش تاریخی به پژوهشگر امکان می‌دهد تا از خلال شواهد و اسناد به بازسازی فرایندها و تصمیماتی بپردازد که در شکل‌گیری سیاست شهری صفویان و تولید قدرت سیاسی از طریق فضا نقش داشته‌اند. با توجه به ماهیت موضوع که در تقاطع تاریخ سیاسی، شهرسازی و تحلیل قدرت قرار دارد، رویکرد بین‌رشته‌ای اتخاذ شده و از مفاهیم و ابزارهای تحلیل در حوزه‌هایی چون نظریه فضا، گفتمان قدرت، و نمادشناسی شهری نیز استفاده شده است. هدف، صرفاً توصیف تاریخی تحولات شهری اصفهان نیست، بلکه تفسیر و تحلیل نحوه‌ای است که سیاست‌های فضا‌سازی به مثابه ابزارهای قدرت مورد بهره‌برداری دولت صفوی قرار گرفتند.

داده‌های این پژوهش به صورت ترکیبی از منابع دست اول و دوم گردآوری شده‌اند. از جمله منابع دست اول می‌توان به متون تاریخی عصر صفوی نظیر عالم‌آرای عباسی، گزارش‌های اداری و وقف‌نامه‌ها، سفرنامه‌هایی چون سفرنامه شاردن، تاورنیه، کمپفر و دیگر سیاحان اروپایی، و همچنین نقشه‌ها و نگاره‌های تصویری از اصفهان در آن دوران اشاره کرد. این منابع به پژوهشگر امکان داده‌اند تا تصویری نسبی از ساختار فضایی، عملکردهای نمادین، و نحوه استفاده دولت از فضای شهری برای بازنمایی قدرت سیاسی ترسیم کند. در کنار این‌ها، از منابع دست دوم شامل تحقیقات معاصر در حوزه‌های تاریخ صفوی، شهرسازی اسلامی،

تحلیل فضا، و مطالعات قدرت استفاده شده که به غنای تفسیرها و تحلیل‌ها افزوده‌اند. این منابع شامل پژوهش‌هایی به زبان فارسی و انگلیسی از جمله آثار منصوره اتحادیه، نصرالله پورجوادی، مارتا پیترسون، دنیس دافی، و سایر محققان تاریخ و معماری ایران بوده‌اند.

فرایند تحلیل داده‌ها در این پژوهش، مبتنی بر روش‌های کیفی تفسیری بوده و از تحلیل گفتمان و تحلیل فضایی به‌عنوان دو ابزار کلیدی بهره گرفته شده است. تحلیل گفتمان برای درک زبان قدرت در متون صفوی و شناسایی الگوهای معنایی که دولت از طریق آن‌ها سیاست فضاسازی خود را توجیه یا مشروع می‌کرد، مورد استفاده قرار گرفت. در این چارچوب، گفتمان سلطنت، مشروعیت شیعی، و روایت‌های فضا به‌مثابه ابزار دولت مرکزی تحلیل شدند. تحلیل فضایی نیز بر آن بود تا با تمرکز بر عناصر کالبدی شهر (همچون میدان نقش جهان، چهارباغ، بازار و ساختار محلات) به بررسی چگونگی سازمان‌دهی و بازآرایی فضا در راستای تمرکز قدرت سیاسی بپردازد. از طریق تلفیق این دو روش، پژوهش توانست فراتر از توصیف‌های ظاهری و معمارانه، به سطوح پنهان‌تر معنا و عملکرد در سیاست شهری صفویان راه یابد و نقش این سیاست‌ها را در فرآیند دولت‌سازی، انسجام اجتماعی، و نمایش قدرت بررسی نماید. در نهایت، رویکرد تفسیری این پژوهش ضمن پرهیز از قضاوت‌های ارزشی، تلاش کرده است بر پایه شواهد مستند، منطق درونی و عقلانیت سیاسی پشت سیاست‌های فضایی دولت صفوی را بازسازی و تحلیل کند.

مبانی نظری

تحلیل رابطه میان فضا و قدرت از جمله موضوعاتی است که در دهه‌های اخیر در میان متفکران علوم انسانی و اجتماعی، به‌ویژه در حوزه‌های جغرافیای انسانی، فلسفه سیاسی و مطالعات فرهنگی جایگاه ویژه‌ای یافته است. این رویکرد بر آن است که فضا نه صرفاً یک ظرف بی‌جان یا محملی خنثی برای وقایع و کنش‌های اجتماعی، بلکه محصولی اجتماعی و ابزار قدرت است که توسط ساختارهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی تولید و بازتولید می‌شود. یکی از چهره‌های برجسته در این زمینه، هانری لوفور است که در اثر مهم خود «تولید فضا» استدلال می‌کند که هر نظامی سیاسی، فضا را مطابق با منطق خود می‌سازد و آن را در خدمت بازنمایی گفتمان قدرت قرار می‌دهد (Lefebvre, ۱۹۹۱). از منظر لوفور، فضا به سه سطح قابل تحلیل است: فضای درک‌شده (perceived space) که به بُعد فیزیکی و عملکردی آن مربوط می‌شود، فضای زیسته (lived space) که دربرگیرنده تجربه‌ها و معانی ذهنی انسان‌هاست، و فضای بازنمایی‌شده (conceived space) که توسط نخبگان، طراحان و ساختارهای سیاسی ساخته می‌شود. این سطوح همزمان با یکدیگر عمل می‌کنند و به ما امکان می‌دهند تا ساختارهای سلطه را نه تنها در زبان و قانون، بلکه در شهر، خیابان و میدان نیز تحلیل کنیم.

میشل فوکو نیز در امتداد این اندیشه، پیوندی بنیادین میان فضا و قدرت برقرار می‌کند. وی با تمرکز بر مفاهیمی چون «نظم‌دهی بدن‌ها»، «نظارت» و «زیست‌سیاست»، نشان می‌دهد که قدرت‌های مدرن از طریق کنترل فضاهای عمومی، طراحی معماری، و سازمان‌دهی کالبدی نهادها، نظم سیاسی مطلوب خود را اعمال می‌کنند (Foucault, ۱۹۸۰). او استدلال می‌کند که فضاهایی مانند زندان، مدرسه، پادگان و حتی شهر، نقش مهمی در نهادینه‌سازی گفتمان قدرت ایفا می‌کنند. از دیدگاه فوکو، فضا نه فقط بازتابی از نظم اجتماعی، بلکه سازنده آن است؛ چرا که از طریق معماری، چینش مکانی و کنترل دید، سوژه‌ها را در موقعیتی خاص قرار داده و به اطاعت وادار می‌سازد. این رویکرد نظری، بستری فراهم می‌آورد تا ساختارهای سیاسی صفوی نیز از منظر متفاوت دیده شوند: نه فقط در قالب فرمان‌ها و ساختارهای حکومتی، بلکه در قالب میدان‌هایی چون نقش جهان، خیابان‌هایی چون چهارباغ، و مناسبات فضایی میان مسجد، بازار و کاخ سلطنتی.

در امتداد این نظریه‌ها، مطالعات حکومت‌مندی یا "governmentality studies" که توسط فوکو پایه‌گذاری و توسط اندیشمندانی چون نیکولاس رز و میچل دین توسعه یافته، بر این تأکید دارد که حکومت نه فقط از طریق قانون و سرکوب، بلکه از طریق سامان‌دهی زندگی روزمره، معماری، بهداشت، آموزش و سایر سازوکارهای فضایی اعمال می‌شود (Dean, ۲۰۱۰). این نظریه‌ها با دیدگاهی که به شهر به مثابه ابزاری برای مدیریت جمعیت، هدایت رفتارها و ساختن هویت‌های جمعی می‌نگرد، می‌تواند در تحلیل شهر صفوی و برنامه‌ریزی فضایی آن نقش کلیدی ایفا کند. به‌ویژه در مورد اصفهان عصر شاه عباس، که در آن نظم فضایی به گونه‌ای تنظیم شده بود که جمعیت، حرکت، اقتصاد و آیین‌ها همگی در مسیر بازتولید قدرت سلطنتی و وحدت مذهبی قرار گیرند، این تحلیل‌ها ارزشمند خواهند بود.

مرور پیشینه پژوهش‌ها نشان می‌دهد که معماری صفوی و شهر اصفهان بارها موضوع مطالعه پژوهشگران حوزه‌های تاریخ، معماری اسلامی و مطالعات شهری قرار گرفته است. یکی از آثار برجسته در این زمینه، کتاب «هنر و معماری اسلام» اثر بلر و بلوم است که به تفصیل به بررسی نقش معماری در تاریخ فرهنگی اسلام پرداخته و بخشی از آن را به پروژه‌های معماری صفویان اختصاص داده است (Blair & Bloom, ۱۹۹۵). در این کتاب، میدان نقش جهان به عنوان نمونه‌ای بارز از تلفیق قدرت سیاسی، دین رسمی و اقتصاد شهری معرفی شده است. همچنین اثر مستند بابایی درباره اصفهان و کاخ‌های آن، به‌ویژه در تحلیل پیوند میان معماری و حکمرانی، دیدگاه‌های تازه‌ای ارائه می‌دهد و نشان می‌دهد که چگونه فضاهای سلطنتی در اصفهان برای ایجاد «معاشرت سیاسی» میان حکومت و نخبگان دینی و اقتصادی طراحی شده بودند (Babaie, ۲۰۰۸). پژوهش‌های سوزان کنبی نیز در تحلیل تصویری از شاه عباس و اصفهان در منابع تصویری و فرهنگی اروپا، نشان می‌دهند که بازنمایی فضایی شهر نه تنها در داخل ایران، بلکه در ادراکات جهانی از قدرت صفویان نقش ایفا کرده است (Canby, ۲۰۰۹).

در کنار این آثار، برخی پژوهش‌های تخصصی‌تر در حوزه تاریخ اجتماعی صفوی، مانند اثر ویلم فلور درباره اقتصاد دوره صفوی یا کتاب اندرو نیومن درباره تحولات سیاسی و دینی ایران صفوی، بسترهای لازم برای درک رابطه میان فضا و ساختارهای حکومتی را فراهم می‌کنند (Newman, ۲۰۰۶; Floor, ۲۰۰۱). فلور با تأکید بر توسعه بازارها، کاروانسراها و سازمان‌دهی شهری، به چگونگی پیوند میان اقتصاد و سیاست فضایی پرداخته است، در حالی که نیومن به‌ویژه بر رابطه میان تشیع اثنی‌عشری و نهادهای شهری مانند مدارس و مساجد تمرکز دارد. در پژوهش‌های گرابار و نسیپ‌اوغلو نیز نقش هندسه، تزئینات، و نظم نمادین در معماری اسلامی تحلیل شده که برای فهم معنای ضمنی فضاهای صفوی بسیار راهگشاست (Grabar, ۱۹۹۰; Necipoğlu, ۱۹۹۵). به‌ویژه نسیپ‌اوغلو در تحلیل اسناد معماری صفوی، به نسبت میان نقشه‌کشی هندسی و منطق قدرت اشاره می‌کند که در طرح میدان نقش جهان نیز مشهود است.

با وجود این، می‌توان ادعا کرد که در ادبیات موجود، خلأهایی جدی در تحلیل پیوند ساختارهای فضایی صفویان با گفتمان قدرت مشاهده می‌شود. بسیاری از پژوهش‌های صورت‌گرفته، رویکردی توصیفی یا زیبایی‌شناسانه به شهر اصفهان و معماری صفوی دارند و کمتر به لایه‌های گفتمانی، سیاسی و نظری موضوع پرداخته‌اند. به عنوان مثال، هرچند میدان نقش جهان به کرات در متون معماری اسلامی بررسی شده است، اما نقش آن در تولید سلسله‌مراتب قدرت، سازمان‌دهی اجتماعی، و مدیریت حرکت جمعیت (از طریق ساختار شعاعی و اتصال بازار به مسجد و کاخ) اغلب مغفول مانده است. همچنین نسبت میان نظم فضایی شهر و نهادهای مذهبی شیعه اثنی‌عشری از طریق فضایی‌سازی نمادهای مذهبی (مانند مسجد شیخ لطف‌الله و مدارس دینی) در تحلیل‌ها به‌طور نظام‌مند مورد توجه قرار نگرفته است. در واقع، بیشتر مطالعات پیشین به جای تحلیل هم‌زمان فضا، سیاست و قدرت، به یکی از این ابعاد به صورت منفک پرداخته‌اند.

همچنین می‌توان گفت که نظریه‌های معاصر در باب فضا و قدرت، به‌ندرت در تحلیل سیاست‌های شهری صفویان به‌کار گرفته شده‌اند. رویکردهای نظری لوفور و فوکو عمدتاً در متون غربی یا در تحلیل‌های مدرن به‌کار رفته‌اند و در پژوهش‌های مربوط به ایران صفوی، کمتر مورد بهره‌برداری مفصل و روشمند قرار گرفته‌اند. بنابراین، این مقاله می‌کوشد با تلفیق رویکردهای نظری مدرن و شواهد تاریخی دوره صفوی، خلأ یادشده را پر کرده و تصویری جامع از رابطه فضا و قدرت در دولت صفوی ارائه دهد. در این مسیر، تمرکز بر اصفهان به‌عنوان «متن فضایی قدرت» به پژوهشگر امکان می‌دهد تا نشان دهد چگونه دولت صفوی از ابزارهای غیرمستقیم مانند طراحی فضا، نظم معماری و سازمان‌دهی میدان‌ها برای تثبیت نظم اجتماعی مطلوب خود بهره می‌گرفت. به بیان دیگر، این مقاله به دنبال آن است که فضا را نه فقط به‌عنوان زمینه‌ای برای تحقق قدرت، بلکه به‌مثابه خود قدرت درک و تحلیل کند.

زمینه تاریخی بازسازی اصفهان

فرآیند بازسازی اصفهان در دوران شاه عباس اول، یکی از شاخص‌ترین نمونه‌های تحول فضایی و نمادین در تاریخ شهری ایران است؛ تحولی که نه تنها در عرصه کالبدی، بلکه در سطح گفتمانی، ساختاری و نمادین رخ داد و در راستای تثبیت و نهادینه‌سازی قدرت سیاسی صفویان عمل کرد. درک زمینه‌های تاریخی این بازسازی، نیازمند تحلیل شرایط سیاسی، اقتصادی و مذهبی آن دوران است که در نهایت شاه عباس را به تصمیم استراتژیک انتقال پایتخت از قزوین به اصفهان سوق داد. این انتقال صرفاً یک جابه‌جایی جغرافیایی نبود، بلکه حامل مجموعه‌ای از اهداف و نمادهای قدرت بود که در راستای بازتعریف رابطه دولت، فضا و جامعه طراحی شد. اصفهان، با همه پیشینه و ظرفیت‌هایش، به بستری بدل شد برای نمایش آرمان‌های سلطنت مطلقه صفوی، تقویت ایدئولوژی شیعی، و سامان‌دهی منسجم‌تر به اقتصاد شهری و مناسبات طبقاتی.

انتقال پایتخت از قزوین به اصفهان در سال ۱۵۹۸ میلادی، تصمیمی مهم و تأثیرگذار در تاریخ صفوی به‌شمار می‌آید. قزوین که در دوره طهماسب اول به پایتختی برگزیده شده بود، با وجود آنکه مرکز مهمی در شمال غرب ایران به‌شمار می‌رفت، اما به‌مرور با چالش‌هایی روبه‌رو شد. نخستین چالش، آسیب‌پذیری جغرافیایی آن بود. قزوین به‌واسطه نزدیکی به مرزهای غربی، همواره در معرض تهدید نیروهای عثمانی قرار داشت. این نگرانی امنیتی به‌ویژه در نیمه دوم قرن دهم هجری به‌دلیل تنش‌های دائمی با عثمانی‌ها شدت یافت (Newman, ۲۰۰۶). همچنین قزوین فاقد ظرفیت‌های اقلیمی و مکانی مناسب برای توسعه گسترده و هماهنگ یک مرکز حکومتی نوین بود؛ شهری با بافت متراکم و ساختار پراکنده که امکان خلق فضاها و جدید منطبق با نظم فضایی مطلوب شاه عباس را محدود می‌کرد.

در مقابل، اصفهان از نظر جغرافیایی در قلب فلات مرکزی ایران قرار داشت؛ شهری با موقعیت استراتژیک که هم از تهدیدات مرزی دور بود و هم دسترسی مناسبی به راه‌های تجاری داخلی و خارجی داشت. اصفهان در تقاطع محورهای شمال-جنوب و شرق-غرب ایران واقع شده و این ویژگی، آن را به مرکزی برای مبادله، بازرگانی و حمل‌ونقل تبدیل می‌کرد. افزون بر آن، منابع آبی غنی ناشی از رودخانه زاینده‌رود، امکان توسعه باغ‌ها، خیابان‌های وسیع، و محلات منظم را فراهم می‌کرد؛ عناصری که بعدها در طرح جامع شاه عباس برای بازسازی شهر به‌صورت اصولی مدنظر قرار گرفتند (Blair & Bloom, ۱۹۹۵). بنابراین، از منظر جغرافیایی، اصفهان مکانی مطلوب برای برپایی پایتختی با شکوه و پایدار بود.

زمینه‌های سیاسی این تصمیم نیز بسیار تعیین‌کننده بودند. در سال‌های نخست سلطنت شاه عباس، دولت صفوی با مشکلات عدیده‌ای مواجه بود: از جمله کاهش مشروعیت سلطنت به دلیل نفوذ بیش از حد امرای قزلباش، تهدیدهای خارجی از سوی عثمانی و ازبکان، و بی‌ثباتی در ساختار اداری و مالی. شاه عباس برای بازسازی اقتدار سلطنت و تمرکز قدرت در دست دربار، نیازمند فضایی تازه بود که در آن بتواند گفتمان سلطنت را بازتعریف کند و استقلال خود از ساختارهای قدیمی قدرت همچون قزلباشان را نشان دهد (Babaie, ۲۰۰۸). اصفهان به‌عنوان شهری کمتر درگیر با منافع ایلانی، فضای مناسبی برای این بازتعریف قدرت فراهم می‌کرد. به تعبیر فوکو، تولید فضا، همزمان با تولید گفتمان قدرت صورت می‌گیرد؛ در این‌جا، شاه عباس با بازسازی نظم فضایی شهر، زمینه‌های بازسازی نظم سیاسی سلطنت را نیز فراهم آورد (Foucault, ۱۹۸۰).

عوامل اقتصادی نیز در تصمیم انتقال پایتخت نقش مهمی داشتند. در این دوران، دولت صفوی در پی رونق تجارت داخلی و به‌ویژه تجارت ابریشم بازرگانان اروپایی بود. اصفهان با دسترسی به مسیرهای تجاری به سوی جنوب (بندرعباس) و همچنین نزدیکی نسبی به مراکز تولید ابریشم در گیلان، جایگاه مناسبی برای جذب سرمایه‌گذاران و نمایندگان شرکت‌های خارجی فراهم می‌کرد. استقرار این شرکت‌ها در اصفهان، موجب شکل‌گیری نهادهایی مانند کاروانسراهای بین‌المللی، دفاتر تجاری و مراکز ارتباطی شد که در طراحی جدید شهر مورد توجه قرار گرفتند (Matthee, ۲۰۱۲). همچنین ساختار شهری جدید با محوریت میدان نقش‌جهان، بازار پیوسته و خیابان چهارباغ، امکان تمرکز و کنترل اقتصادی بیشتر را برای دولت مرکزی فراهم می‌کرد. در واقع، اصفهان برای شاه عباس نه تنها مرکز حکومت، بلکه مرکز اقتصاد سلطنتی و نماد نظم اقتصادی تازه بود.

از منظر مذهبی نیز باید توجه داشت که صفویان از آغاز به مشروعیت‌بخشی به حکومت خود از طریق تشیع اثنی‌عشری اهتمام ورزیدند. استقرار در اصفهان به‌عنوان شهری با پیشینه مذهبی قوی و ساختار اجتماعی متنوع، امکان مناسبی برای بازتولید نمادهای مذهبی و نهادینه‌سازی تشیع فراهم می‌کرد. احداث مساجد بزرگ همچون مسجد جامع عباسی و مسجد شیخ لطف‌الله در دل فضای عمومی شهر، نه تنها به‌مثابه عبادتگاه بلکه به عنوان نمادهای گفتمان دینی-سیاسی حکومت عمل می‌کردند. این فضاها در کنار مدارس، میدان‌ها و نهادهای خیریه، شبکه‌ای از قدرت دینی را در سطح فضا مستقر می‌کردند که با ایدئولوژی صفوی همخوانی داشت (Canby, ۲۰۰۹). بنابراین، بازسازی اصفهان بخشی از یک پروژه بزرگ‌تر بود که هدف آن خلق پایتختی هماهنگ با گفتمان سلطنت شیعی و نظم مرکزی دولت بود.

پیش از دوره صفوی، اصفهان شهری باسابقه و غنی از لحاظ فرهنگی، اقتصادی و علمی بود. این شهر در دوران آل بویه، سلجوقیان و ایلخانان، جایگاه مهمی در تاریخ ایران داشت. در دوره سلجوقی، اصفهان مرکز خلافت و دانش بود و معماری غنی‌ای چون مسجد جامع اصفهان و بازارهای سنتی در آن شکل گرفت (Necipoğlu, ۱۹۹۵). اما در دوران تیموریان و سپس ترکمانان، این جایگاه رو به افول گذاشت و با وجود پویایی اقتصادی، انسجام سیاسی و فضایی کمتری یافت. ساختار شهری آن عمدتاً پراکنده، ارگانیک و فاقد نظم مرکزی بود که بعدها در طراحی صفوی تغییر یافت. در واقع، شاه عباس با شناخت دقیق از میراث اصفهان، پروژه‌ای عظیم برای بازآفرینی آن در راستای اهداف دولت‌سازی خود آغاز کرد. او در این مسیر نه به ویرانی کامل و نوسازی، بلکه به ادغام لایه‌های قدیم و جدید، سنت و مدرن، مذهبی و سیاسی در فضای شهری پرداخت و به این ترتیب، اصفهان صفوی را به یکی از نمونه‌های کم‌نظیر در تاریخ شهرسازی اسلامی بدل ساخت (Grabar, ۱۹۹۰).

تحلیل زمینه‌های تاریخی بازسازی اصفهان نشان می‌دهد که صفویان با بینشی دقیق، فضا را به ابزاری مؤثر برای مدیریت جامعه، نمایش قدرت، و تثبیت نظم سیاسی بدل کردند. این پروژه نه تنها در تغییر کالبدی شهر، بلکه در تحول درونی نهادهای سیاسی، فرهنگی و اقتصادی نقش ایفا کرد. به بیان دقیق‌تر، اصفهان نه صرفاً پایتختی جدید، بلکه صحنه‌ای برای اجرای گفتمان دولت صفوی بود؛ گفتمانی که فضا، زمان و جامعه را در قالبی واحد بازتعریف می‌کرد و نوعی همگونی درونی میان سیاست، دین، و نظم فضایی به وجود می‌آورد.

سیاست فضا سازی و نظم شهری صفویان

در تاریخ سیاسی ایران، نقش شاه عباس اول به عنوان معمار نظم جدید صفوی، فراتر از تصمیم‌گیری‌های نظامی و دیپلماتیک اوست و در حوزه سازمان‌دهی فضایی و بازآفرینی کالبد شهر نیز نمود آشکاری دارد. شاه عباس با شناخت عمیق از کارکردهای فضا در ساختار قدرت، به بازطراحی شهر اصفهان به عنوان پایتخت جدید دولت صفوی پرداخت و تلاش کرد تا از طریق مهندسی دقیق فضا، گفتمان سلطنت متمرکز و تشیع رسمی را در بطن کالبد شهر نهادینه کند. پروژه شهری او نه یک بازسازی تصادفی، بلکه نوعی «سیاست فضا سازی» بود که هدف آن بازتولید نظم سیاسی، سازمان‌دهی سلسله‌مراتبی قدرت، و نهادینه‌سازی مشروعیت دینی و سیاسی حکومت صفوی بود. به بیان دیگر، شاه عباس از فضا به مثابه یک رسانه استفاده کرد؛ رسانه‌ای که در آن پیام‌های مربوط به اقتدار، مرکزیت، انسجام مذهبی و مشروعیت سلطنت به شکلی نمادین و سازمان‌یافته منتقل می‌شدند (Babaie, ۲۰۰۸).

در مرکز این سیاست فضا سازی، میدان نقش جهان قرار داشت؛ میدانی وسیع، مستطیل‌شکل و چندمنظوره که تجلی کالبدی گفتمان سیاسی صفوی بود. میدان نقش جهان با ابعاد عظیم خود که در زمانه‌اش از بزرگ‌ترین میدان‌های جهان محسوب می‌شد، نقش یک صحنه نمایش عظیم برای قدرت سلطنتی را ایفا می‌کرد. این میدان، نه تنها مرکز تعاملات اجتماعی و اقتصادی، بلکه صحنه‌ای برای مراسم سلطنتی، جشن‌های مذهبی و رژه‌های نظامی بود. طراحی میدان به گونه‌ای بود که ساختار سیاسی مطلوب شاه عباس را در فضای عمومی منعکس می‌کرد: در ضلع شمال، مسجد شیخ لطف‌الله به عنوان نماد تشیع رسمی و پیوند حکومت با روحانیت؛ در ضلع جنوب، مسجد جامع عباسی به عنوان مرکز عبادت جمعی؛ در ضلع غرب، سر در قیصریه و بازار به عنوان نماد قدرت اقتصادی و ارتباط با طبقه بازاری؛ و در ضلع شرق، کاخ عالی قاپو به عنوان نماد قدرت سلطنتی. این ترکیب فضایی، بیانی نمادین از اتحاد سه‌گانه دین، بازار و سلطنت بود که در مرکز میدان هم‌زیستی داشتند و هم‌زمان حول محور شاه سامان می‌یافتند (Blair & Bloom, ۱۹۹۵).

شاه عباس با بهره‌گیری از چنین معماری سازمان‌یافته‌ای، موفق شد تا فضای شهری را به ابزار کنترل اجتماعی و تثبیت نظم سلسله‌مراتبی بدل کند. به تعبیر لوفور، این فضا دیگر فقط ظرف زندگی اجتماعی نبود، بلکه خود نوعی «ابزار تولید قدرت» بود که در خدمت بازتولید ساختارهای سلطنتی عمل می‌کرد (Lefebvre, ۱۹۹۱). این میدان از طریق مراسم و آیین‌های حکومتی که در آن برگزار می‌شدند، فضایی برای تجربه و درونی‌سازی نظم سلطنتی در ذهن جامعه ایجاد می‌کرد. همچنین اتصال میدان نقش جهان به بازار، محلات و مسیرهای اصلی شهر از طریق شبکه‌ای پیچیده از خیابان‌ها و راسته‌ها، نوعی نظم شعاعی و متمرکز را شکل می‌داد که مرکز آن پادشاه بود و سایر اجزای شهری در نسبت با آن معنا می‌یافتند (Necipoğlu, ۱۹۹۵). در این نظام، ساختار فضایی به گونه‌ای طراحی شده بود که حرکت مردم، تجارت، عبادت و حتی فراغت همگی در محدوده‌ای تحت نظارت سلطنتی اتفاق می‌افتاد.

خیابان چهارباغ نیز به عنوان یکی دیگر از شاهکارهای شهرسازی عصر صفوی، نقشی کلیدی در بازآرایی نظم فضایی ایفا کرد. این خیابان، که در امتداد محور شمالی-جنوبی شهر کشیده شده بود، نه تنها مسیر ارتباطی میان میدان نقش جهان، باغ‌های سلطنتی و حاشیه‌های جنوبی شهر بود، بلکه فضایی نمادین برای نمایش هماهنگی میان طبیعت، نظم، زیبایی و اقتدار سلطنت بود. چهارباغ با درختان منظم، جوی‌های آب و کوشک‌های سلطنتی خود، نوعی فضای همگانی-سلطنتی خلق می‌کرد که هم بر روی مردم باز بود و هم تحت نظارت پنهان و آشکار دربار قرار داشت (Canby, ۲۰۰۹). این خیابان نه تنها جغرافیای شهری را نظم می‌بخشید، بلکه از منظر نمادشناسی سیاسی، پیوندی میان طبیعت الهی و نظم شاهانه برقرار می‌کرد و نوعی جهان‌بینی خاص را از طریق فضا بازنمایی می‌نمود. در کنار این عناصر، بازارهای پیوسته اصفهان نیز نقش بسیار مهمی در تحقق سیاست‌های فضاسازی صفوی ایفا می‌کردند. ساختار بازار به گونه‌ای طراحی شده بود که از میدان نقش جهان به اطراف شهر گسترش می‌یافت و لایه‌ای میان سلطنت و جامعه شهری ایجاد می‌کرد. بازارها نه فقط فضای اقتصادی، بلکه نهادهای اجتماعی-سیاسی بودند که از یک سو نیازهای روزمره مردم را تأمین می‌کردند و از سوی دیگر تحت نظارت حکومت قرار داشتند. ساختار فضایی بازارها، نظم خاصی داشت: هر صنف در راسته‌ای خاص، با نظم مشخص و در نزدیکی مساجد یا کاروانسراها قرار داشت. این ترتیب فضایی، ضمن تسهیل در نظارت دولتی، باعث انسجام در ساختار شهری و جلوگیری از آشفتگی اجتماعی می‌شد (Floor, ۲۰۰۱). بازار در واقع، بازتاب نظم سیاسی و اقتصادی صفوی در فضای زیسته شهروندان بود.

نهادهای مذهبی نیز بخش اساسی از سیاست فضاسازی صفویان را تشکیل می‌دادند. ساخت مساجد بزرگ، مدارس دینی و مراکز وقف‌شده، در اطراف میدان‌ها و بازارها، نوعی هژمونی مذهبی-فضایی پدید می‌آورد که در خدمت تقویت گفتمان شیعی دولت قرار داشت. در این فضا، عبادت، آموزش، تجارت و حکومت در نسبت مستقیم با یکدیگر و با مرکزیت سلطنت سامان می‌یافتند. این سازمان‌دهی فضایی، تجلی عینی وحدت گفتمانی میان دین و دولت بود و نوعی کنترل نرم و فرهنگی بر شهروندان ایجاد می‌کرد که در آن، مفاهیم اطاعت، نظم، پاکی، و پیروی از سلطنت در بستر زندگی روزمره نهادینه می‌شد (Newman, ۲۰۰۶). فضاهای مذهبی نیز از طریق نمادپردازی خاص معماری، رنگ، خطاطی و ساختار مکانی خود، بازتابی از قدرت الهی-سیاسی شاه بودند که به مثابه «ظل الله» در زمین شناخته می‌شد.

ساختار فضایی اصفهان در عصر صفوی، بیان‌گر نظم سلسله‌مراتبی بود که از دربار آغاز و به محلات شهری ختم می‌شد. هر بخش از شهر، جایگاه اجتماعی و سیاسی خاصی داشت: میدان نقش جهان محل شاه و نخبگان سیاسی؛ بازار محل بازرگانان و اصناف؛ مساجد و مدارس محل علما و طبقات مذهبی؛ و محلات مسکونی، تقسیم‌شده میان اقشار مختلف جامعه. این سلسله‌مراتب فضایی، نوعی سلسله‌مراتب اجتماعی را بازنمایی و تثبیت می‌کرد که در آن حرکت، تعامل، و تجربه فضایی افراد، تابع موقعیت اجتماعی‌شان بود. به تعبیر فوکو، در این جا فضا نه فقط ابزار نظارت، بلکه سازنده هویت اجتماعی و روابط قدرت نیز هست (Foucault, ۱۹۸۰). در چنین فضایی، دولت صفوی موفق شد بدون نیاز مداوم به سرکوب عریان، از طریق ساختاردهی به فضا و نهادهای درون آن، نظم پایدار و مشروع برای سلطنت خود ایجاد کند.

در مجموع، سیاست فضاسازی صفویان به‌ویژه در دوره شاه عباس اول، تبلور عقلانیت سیاسی‌ای بود که فضا را نه فقط بستر قدرت، بلکه ابزار فعال در تولید و بازتولید آن می‌دید. طراحی میدان‌ها، خیابان‌ها، بازارها و نهادهای مذهبی، همگی در راستای تثبیت نظم سلطنتی، وحدت مذهبی و انسجام اجتماعی عمل می‌کردند. این نظم فضایی، شبکه‌ای پیچیده اما هدفمند از معنا، نماد، نظم و قدرت را شکل می‌داد که تا امروز نیز در ساختار شهر اصفهان قابل مشاهده است. در

واقع، بازطراحی اصفهان، پروژه‌ای فضایی برای تثبیت سیاسی بود؛ پروژه‌ای که در آن معماری، نظم فضایی و روابط اجتماعی، در خدمت ساختن دولتی قدرتمند، مشروع و متمرکز قرار گرفتند.

بازنمایی قدرت در معماری و فضای شهری

در دوره صفوی، به ویژه در دوران شاه عباس اول، فضاهای عمومی شهری همچون میدان‌ها، دروازه‌ها و مدارس به ابزاری مؤثر برای نمایش قدرت سلطنتی و مشروعیت دینی-سیاسی تبدیل شدند. این فضاها تنها به‌عنوان مکان‌هایی برای فعالیت‌های اجتماعی و مذهبی عمل نمی‌کردند، بلکه هر یک به‌گونه‌ای طراحی شده بودند که نمادهای قدرت و اقتدار پادشاهی صفوی و حاکمیت شیعی را به نمایش بگذارند. در این زمینه، معماری و طراحی شهری به ابزاری برای بازنمایی گفتمان قدرت بدل شدند که در آن، هر عنصر فضایی نه تنها یک کالبد فیزیکی، بلکه حامل معنای نمادین و اجتماعی خاصی بود که در خدمت بازتولید نظم سلطنتی و مذهبی قرار داشت.

میدان‌ها به‌ویژه در دوره صفوی، به‌عنوان مهم‌ترین فضاهای عمومی برای نمایش قدرت شناخته می‌شدند. میدان نقش‌جهان، به‌عنوان شاهکار معماری شهری صفوی، دقیقاً چنین نقشی ایفا می‌کرد. طراحی این میدان نه فقط از منظر زیبایی‌شناسی بلکه از دیدگاه سیاسی و اجتماعی، یک طرح منظم و نمادین بود که تمام بخش‌های آن در راستای یک هدف واحد، یعنی بازنمایی قدرت سلطنتی و گفتمان دینی-شیعی قرار داشتند. در ضلع‌های مختلف میدان، مساجد بزرگ مانند مسجد شیخ لطف‌الله، مسجد جامع عباسی، و سر در قیصریه با بازارها، هر یک به‌گونه‌ای برای نشان دادن سلسله‌مراتب قدرت و ارتباط میان دولت، دین و مردم طراحی شده بودند. مسجد شیخ لطف‌الله، به‌ویژه در آن دوره، به‌عنوان نماد قدرت مذهبی حکومت صفوی و ارتباط مستقیم آن با شیعه اثنی‌عشری شناخته می‌شد. این مسجد که در کنار کاخ سلطنتی و مسجد جامع عباسی قرار دارد، نشان‌دهنده انسجام دینی و مذهبی در فضای عمومی شهر است که در آن قدرت سلطنت و مشروعیت دینی در کنار یکدیگر قرار دارند و از طریق معماری شهری تقویت می‌شوند (Blair & Bloom, ۱۹۹۵).

دروازه‌ها و ورودی‌های شهر و کاخ‌ها نیز نمادهای مهمی از قدرت بودند. دروازه‌ها نه تنها به‌عنوان ورودی فیزیکی به‌ویژه به سمت مجموعه‌های سلطنتی یا مذهبی عمل می‌کردند، بلکه از لحاظ نمادین نیز به‌عنوان مرزهایی برای ورود به حوزه‌ای مقدس یا سلطنتی به‌حساب می‌آمدند. دروازه‌های بزرگ و پراخت، همچون دروازه دولت یا دروازه‌های بازار، به‌طور مداوم به ساکنان و بازدیدکنندگان این پیام را انتقال می‌دادند که آنچه در داخل این مرزها قرار دارد، متعلق به سلطنت و قدرت است. این دروازه‌ها به‌ویژه در کاخ‌ها و مساجد، با تزئینات برجسته‌ای همچون کاشی‌کاری‌های رنگی، خطاطی‌های مذهبی و نمای برجسته‌ای از نقش و نگارهای سلطنتی، بازنمایی قدرت و مشروعیت سلطنت صفوی را در نگاه مخاطب تقویت می‌کردند (Necipoğlu, ۱۹۹۵). دروازه‌ها به نوعی آستانه‌های فیزیکی و معنوی بودند که ورود به دنیای سلطنت و گفتمان قدرت را تسهیل می‌کردند.

مدارس و مکان‌های آموزشی نیز به‌عنوان نهادهایی برای بازنمایی قدرت در فضای شهری ایفای نقش می‌کردند. مدارس دینی در کنار مساجد، مهم‌ترین مکان‌هایی بودند که در آن‌ها اندیشه‌های مذهبی و سیاسی دولت صفوی در فضای شهری تقویت می‌شدند. معماری مدارس صفوی به‌گونه‌ای طراحی شده بود که علاوه بر تسهیل فرآیندهای آموزشی، ارتباط مستقیمی با فضاهای عمومی و نمادهای قدرت برقرار کند. این مدارس به‌عنوان نهادهای آموزشی-مذهبی، نه تنها معرف دانش و تعلیمات مذهبی و فلسفی بودند، بلکه به‌عنوان مراکز پخش و تقویت مشروعیت دینی و سیاسی نیز عمل می‌کردند. طراحی مدرسه‌های مهمی مانند

مدرسه چهار باغ در اصفهان، نمونه‌ای از چگونگی ترکیب معماری دینی و سیاسی است. فضای داخلی مدارس، با استفاده از حیاط‌های وسیع، تالارهای بزرگ، و تزئینات دینی، بازتابی از قدرت سلطنتی و گفتمان مذهبی دولت صفوی به شمار می‌رفت (Canby, ۲۰۰۹).

نمادپردازی در میدان نقش جهان و دیگر فضاهای عمومی اصفهان، نه تنها از جنبه‌های مذهبی بلکه از دیدگاه سیاسی نیز قابل تحلیل است. این میدان، به عنوان قلب و مرکز فضای شهری صفوی، نقشی کلیدی در بازنمایی نظم سلسله‌مراتبی سیاسی ایفا می‌کرد. میدان نقش جهان که در مرکز اصفهان قرار دارد، به طور عمدی در قالبی طراحی شده بود که علاوه بر کارکردهای اجتماعی و اقتصادی، از منظر قدرت نیز اهمیت خاصی داشت. طراحی این میدان به گونه‌ای بود که پادشاه و دربار صفوی در مرکز این فضا قرار می‌گرفتند و سایر نهادها و طبقات اجتماعی در اطراف آن می‌چرخیدند. مسجد جامع عباسی، که در ضلع جنوبی میدان واقع شده است، به عنوان نماد قدرت مذهبی، در کنار کاخ‌های سلطنتی و بازارها قرار گرفته است و خود نشان‌دهنده تقارن و تعامل میان دو گفتمان سیاسی و مذهبی است. این تعامل، در فضای عمومی و به ویژه در میدان نقش جهان، به شکلی عینی نمایان می‌شود که در آن سلسله‌مراتب قدرت از طریق معماری و فضای شهری منعکس شده است (Newman, ۲۰۰۶).

تحلیل نمادین میدان نقش جهان از این جهت اهمیت دارد که به طور کامل گفتمان‌های سیاسی و دینی را در بطن فضای شهری به نمایش می‌گذارد. این میدان نه تنها به عنوان فضای تجمع عمومی برای مردم عمل می‌کرد، بلکه به عنوان صحنه‌ای برای نمایش قدرت شاه عباس و دربار صفوی نیز طراحی شده بود. در واقع، میدان نقش جهان به عنوان نمایی از نظم سیاسی و اجتماعی صفوی، به گونه‌ای طراحی شده بود که بازدیدکنندگان از بیرون و ساکنان اصفهان، همواره در معرض بازتولید و تأکید بر مشروعیت سلطنتی قرار می‌گرفتند. از طریق آرایش فضایی این میدان، شاه عباس اول نه تنها سلطنت خود را تحکیم کرد، بلکه نظم اجتماعی و مذهبی که در قالب آن قرار داشت، را نیز برای مردم به تصویر کشید (Grabar, ۱۹۹۰).

نمادپردازی در میدان نقش جهان به ویژه از طریق اشکال هندسی، تزئینات معماری و ترتیب فضاهای مختلف، از جمله بازار، مساجد، و کاخ‌ها، به وضوح قابل مشاهده است. هر یک از این فضاها در کنار دیگری به گونه‌ای قرار گرفته‌اند که نظم خاصی از قدرت، طبقات اجتماعی و تعاملات مذهبی را نمایان می‌کنند. به عنوان مثال، سر در قیصریه که ورودی بازار است، به عنوان نقطه آغازین مسیری است که از میدان نقش جهان به بازار می‌رسد و در آنجا افراد مختلف از طبقات اجتماعی مختلف حضور دارند، که همگی تحت نظارت و سلطه دولت صفوی قرار می‌گیرند. بازار در حقیقت به عنوان فضایی برای تعاملات اقتصادی و تجاری عمل می‌کند، اما در عین حال نمادی از قدرت سلطنتی است که در آن هر کنش اقتصادی و اجتماعی تحت نظارت و کنترل حکومت قرار دارد. از این رو، میدان نقش جهان به عنوان صحنه‌ای برای نمایش قدرت در سطح شهری، بازنمایی نظم سیاسی و اجتماعی است که به وسیله فضای معماری و شهری تقویت می‌شود. در نهایت، فضاهای عمومی شهری مانند میدان‌ها، دروازه‌ها، مساجد و مدارس در اصفهان صفوی، همگی به طور یکپارچه به ابزاری برای بازنمایی قدرت، مشروعیت دینی و نظم سیاسی تبدیل شدند. این فضاها نه فقط محل تجمع و فعالیت‌های اجتماعی، بلکه در قالب نمادهایی بودند که گفتمان سلطنت و مشروعیت دینی صفویان را تقویت می‌کردند. از این منظر، می‌توان گفت که فضای شهری صفوی به عنوان یک متن گفتمانی و نمادین عمل می‌کند که در آن هر عنصر فضایی، از میدان نقش جهان تا مدارس و بازارها، به بازتولید و تثبیت نظم قدرت در عرصه شهری و اجتماعی کمک می‌کند.

تأثیر سیاست شهری صفویان بر ساختار دولت و جامعه

در دوران صفوی، سیاست‌های شهری نه تنها در سطح کالبدی و معماری تأثیرگذار بودند، بلکه نقشی حیاتی در شکل‌دهی به ساختار دولت و جامعه ایفا کردند. شاه عباس اول و سایر پادشاهان صفوی با استفاده از فضاهای شهری، به‌ویژه اصفهان، اقدام به ایجاد و نهادینه‌سازی نظم سیاسی و اجتماعی کردند که در آن، روابط قدرت میان دولت مرکزی، طبقات مختلف جامعه و نهادهای مذهبی به‌طور مداوم بازتولید می‌شد. هدف این سیاست‌های فضاسازی، نه تنها کنترل فیزیکی و نظارتی بر شهروندان بود، بلکه بازنمایی و تقویت مشروعیت سلطنت صفوی از طریق فضاهای عمومی، معماری مذهبی و تجاری نیز هدف‌گذاری می‌شد. به‌طور خاص، این سیاست‌ها به تقویت دولت مرکزی، سامان‌دهی روابط میان طبقات اجتماعی مختلف و حذف تهدیدات ایللیاتی کمک کردند.

یکی از مهم‌ترین تأثیرات سیاست شهری صفویان بر ساختار دولت، نهادینه‌سازی نظم از طریق فضا بود. از آن‌جا که صفویان در پی تحکیم حکومت مرکزی و تضعیف قدرت ایللیاتی بودند، فضاهای شهری طراحی شدند تا نظم سلطنتی را بازنمایی کنند و در عین حال، هویت و مشروعیت سلطنت را در ابعاد مختلف زندگی شهری تثبیت کنند. در این راستا، ساختار فضا در اصفهان و دیگر شهرهای صفوی به‌گونه‌ای طراحی شد که هم از جنبه کالبدی و هم از منظر نمادین، سلسله‌مراتب قدرت را نمایان کند. برای مثال، میدان نقش‌جهان، که مرکز شهر اصفهان را تشکیل می‌دهد، تنها یک فضای عمومی نبود، بلکه به‌عنوان نمادی از مرکزیت سلطنت و نظم سیاسی صفوی عمل می‌کرد. در این میدان، تمامی فضاهای عمومی مانند مساجد، بازارها، دروازه‌ها و کاخ‌ها حول محور سلطنت طراحی شده بودند تا قدرت شاه عباس و دربار صفوی را در چشم مردم و نخبگان شهری به نمایش بگذارند. علاوه بر این، مسجد جامع عباسی و مسجد شیخ لطف‌الله در دو طرف میدان، نمادهایی از پیوند قدرت دینی و سیاسی صفوی بودند که در این فضای عمومی، نظامی اجتماعی و مذهبی را هم‌زمان به تصویر می‌کشیدند. چنین طراحی شهری، از یک سو به تثبیت مشروعیت دینی-سیاسی حکومت صفوی کمک می‌کرد و از سوی دیگر، نظم و انسجام خاصی را در سطح جامعه به وجود می‌آورد (Blair & Bloom, ۱۹۹۵).

سیاست شهری صفویان تأثیرات عمیقی بر تعامل میان طبقات اجتماعی نیز داشت. طراحی فضاهای شهری در اصفهان به‌گونه‌ای بود که ضمن تسهیل تعاملات اقتصادی و اجتماعی، به‌طور غیرمستقیم روابط بین طبقات مختلف را سازمان‌دهی می‌کرد. بازارهای پیوسته در کنار میدان‌ها و مساجد، فضایی را برای فعالیت‌های تجاری و اقتصادی طبقه بازاری فراهم می‌کردند. در این فضاها، طبقات اجتماعی مختلف از جمله بازاریان، مردم و سلطنت در تعامل مستقیم با یکدیگر قرار می‌گرفتند. بازار اصفهان با توجه به جایگاه مرکزی و ساختار پیوسته‌اش، نقطه‌ای برای انجام فعالیت‌های اقتصادی در کنار بازنمایی قدرت سلطنتی بود. در این بازارها، طبقه بازاری که یکی از ارکان اقتصادی دولت صفوی بود، در کنار نهادهای دولتی و مذهبی قرار داشت و این هم‌زیستی، نظم جدیدی از تعاملات اجتماعی را به وجود می‌آورد. در کنار این بازارها، مساجد و مدارس مذهبی نیز نقش مهمی در ایجاد ارتباط میان طبقات اجتماعی و نهادینه‌سازی نظم مذهبی-سیاسی داشتند. طبقه علمای شیعه، که در آن زمان نقش مهمی در تثبیت مشروعیت سلطنت صفوی داشتند، در این فضاها حضور داشتند و در عین حال در پیوند با دولت مرکزی، نقش خود را در بازتولید نظم اجتماعی ایفا می‌کردند. به‌طور مثال، مدرسه‌های بزرگ در اصفهان، علاوه بر آموزش علمی، مکانی برای تجمع و تبادل آراء مذهبی و سیاسی بودند که در آن‌ها مقامات مذهبی و نخبگان سیاسی در کنار یکدیگر قرار می‌گرفتند و روابط قدرت را در بستر فضای شهری شکل می‌دادند (Newman, ۲۰۰۶).

در راستای تقویت انسجام دولت مرکزی، سیاست‌های شهری صفویان از ساختار فضایی برای حذف رقابت‌های ایللیاتی و به‌طور کلی هر گونه تهدیدی برای دولت مرکزی استفاده کردند. یکی از ویژگی‌های مهم سیاست فضاسازی صفویان، تمرکز بر طراحی فضاهای شهری و مناطق خاصی بود که می‌توانستند شکلی از

نظارت و کنترل بر ایلات و طوایف مختلف ایران را ایجاد کنند. صفویان که در ابتدای حکومت خود با تهدیدات ایلیاتی و قدرت‌های محلی مواجه بودند، به‌ویژه در دوران شاه عباس، سیاست‌هایی را پیگیری کردند که هدف آن‌ها متمرکز کردن قدرت در دستان دربار صفوی و کاهش قدرت ایلات و طوایف مستقل بود. این هدف، از طریق طراحی فضاهای شهری و بازسازی اصفهان به‌عنوان پایتخت، در قالب یک سیاست نهاده‌سازی نظم، به اجرا در آمد. برای مثال، مرکزیت میدان نقش جهان و پیوستگی آن با بازارها و مساجد، علاوه بر نشان دادن مرکزیت سلطنت، نقش مهمی در جدا کردن نهادهای حکومتی از نهادهای ایلیاتی ایفا می‌کرد. به‌عبارت دیگر، در طرح شهری جدید، فضاهای مختلف شهری به‌گونه‌ای سازمان‌دهی شدند که از هرگونه تهدید ایلیاتی جلوگیری کنند و در عوض، وفاداری طبقات مختلف اجتماعی به دولت مرکزی را تضمین کنند. با این سیاست، شاه عباس و دربار صفوی قادر شدند تا از یک سو قدرت مرکزی خود را تثبیت کنند و از سوی دیگر، تعاملات اجتماعی را به‌گونه‌ای سامان‌دهی نمایند که مشروعیت و قدرت سلطنت تحت تأثیر تهدیدات ایلیاتی قرار نگیرد (Babaie, ۲۰۰۸).

در این زمینه، تغییرات اجتماعی و اقتصادی که در پی سیاست‌های فضا‌سازی صفویان به‌ویژه در اصفهان رخ داد، نه‌تنها ساختار اجتماعی جامعه را تحت تأثیر قرار داد بلکه به‌طور مستقیم بر پروژه دولت‌سازی و سیاست‌های صفوی در سطح کل کشور اثر گذاشت. اصفهان، به‌عنوان پایتخت جدید صفوی، در حقیقت می‌توانست به‌عنوان نمادی از انسجام و قدرت مرکزی در برابر تهدیدات محلی و ایلیاتی عمل کند. فضای شهری که شاه عباس در اصفهان طراحی کرد، به‌نوعی یک نمایش عینی از حکومت مرکزی و نظم سلطنتی بود که هرگونه رقابت یا تهدید از سوی ایلات و طبقات اجتماعی دیگر را کاهش می‌داد. در نتیجه، شهر نه‌تنها به‌عنوان یک پایتخت سیاسی، بلکه به‌عنوان ابزاری در دست دولت صفوی برای کنترل و نظارت بر تمامی جنبه‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جامعه عمل می‌کرد.

در نهایت، سیاست‌های فضا‌سازی صفویان در اصفهان و دیگر شهرهای صفوی، نه تنها به ایجاد نظم و انسجام اجتماعی کمک کرد، بلکه توانست ساختار سیاسی و اجتماعی جدیدی ایجاد کند که در آن قدرت سلطنتی متمرکز و مشروعیت دینی به‌طور مؤثری بازنمایی می‌شد. این سیاست‌ها با تمرکز بر طراحی فضاهای عمومی، مذهبی و اقتصادی، به بازتولید نظم و مشروعیت کمک کردند و همزمان انسجام دولت مرکزی را در برابر تهدیدات ایلیاتی تقویت کردند.

بحث و نتیجه‌گیری

بررسی جامع سیاست‌های شهری صفویان، به‌ویژه در شهر اصفهان، نشان می‌دهد که معماری و طراحی شهری در این دوره صرفاً فرایندی زیبایی‌شناسانه یا فنی نبوده، بلکه به‌شدت با اهداف سیاسی، ایدئولوژیک و اجتماعی دولت صفوی پیوند خورده است. بازسازی اصفهان در دوران شاه عباس اول، نمادی از پروژه‌ای عظیم برای بازنمایی اقتدار دولت، تحکیم نظم مذهبی-سیاسی، و ایجاد مرکزیتی فضایی برای سامان‌دهی ساختار اجتماعی جامعه صفوی بود. با مطالعه دقیق عناصر مختلف شهری مانند میدان نقش جهان، خیابان چهارباغ، بازارهای پیوسته و نهادهای مذهبی همچون مساجد و مدارس، درمی‌یابیم که همه این اجزا در هماهنگی با یکدیگر طراحی شده‌اند تا نظم فضایی خاصی را ایجاد و تثبیت کنند که در آن سلطنت، تشیع اثنی‌عشری، و منطق دولت مرکزی به‌طور هم‌افزا عمل می‌کردند. در این مقاله نشان داده شد که شاه عباس اول، نه‌تنها پادشاهی نیرومند در عرصه نظامی و سیاسی بود، بلکه مهندسی دقیق فضا را به‌عنوان ابزاری برای بازتولید قدرت و مشروعیت سیاسی به کار گرفت. انتقال پایتخت از قزوین به اصفهان، تنها یک تصمیم جغرافیایی نبود، بلکه حرکتی حساب‌شده برای خلق پایتختی جدید بود که در آن نظم فضایی، نماد قدرت مرکزی باشد. اصفهان صفوی به الگویی کم‌نظیر از شهرسازی در جهان اسلامی تبدیل شد، شهری که در آن دولت صفوی

موفق شد از طریق ابزارهای معماری، شبکه‌های ارتباطی، و چینش فضایی عناصر مذهبی و اقتصادی، قدرت خود را به شکل نمادین و ساختاری بازنمایی و تثبیت کند. از این منظر، فضای شهری به‌عنوان صحنه‌ای برای نمایش قدرت، نه‌تنها موجب نظم اجتماعی شد، بلکه موجب نهادینه‌سازی روابط سلطه و مشروعیت در بستر زندگی روزمره مردم گردید (Babaie, ۲۰۰۸; Blair & Bloom, ۱۹۹۵).

همچنین روشن شد که معماری صفوی، به‌ویژه در میدان نقش جهان، نقش تعیین‌کننده‌ای در تجسم فیزیکی گفتمان سلطنتی و دینی ایفا می‌کرد. طراحی میدان به‌گونه‌ای بود که دولت، دین، و اقتصاد به‌شکلی هماهنگ در کنار هم قرار گیرند و از طریق فضا، به‌نوعی انسجام ساختاری و مفهومی در جامعه ایجاد کنند. کاخ عالی‌قاپو، مسجد جامع عباسی، مسجد شیخ لطف‌الله و سر در قیصریه، هر یک بخشی از منظومه‌ای بودند که در آن قدرت شاه، مشروعیت مذهبی و انسجام اقتصادی بازنمایی و به جامعه القا می‌شد. این ساختار فضایی درواقع بازتابی از یک نظم سیاسی-دینی بود که دولت صفوی برای تحقق و حفظ آن، نه‌فقط از ابزارهای نظامی یا اداری، بلکه از ظرفیت‌های گسترده طراحی فضایی استفاده کرد (Canby, ۲۰۰۹; Newman, ۲۰۰۶). در چنین نظامی، فضا نه‌تنها محل گذار و کنش اجتماعی، بلکه بستری برای تربیت ذهنیت‌ها، بازتولید وفاداری سیاسی، و سامان‌دهی رفتارهای جمعی محسوب می‌شد.

یافته‌های مقاله همچنین نشان داد که سیاست فضاسازی صفوی، ابزار مهمی برای تعامل با طبقات اجتماعی مختلف بود. بازارها، کاروانسراها و فضاهای مذهبی به‌گونه‌ای طراحی شده بودند که اقشار مختلف جامعه از جمله بازاریان، علما و مردم عادی در آن‌ها مشارکت داشته باشند و در عین حال تحت کنترل و نظم سلطنتی قرار گیرند. این مشارکت ساخت‌یافته، به تقویت نظم اجتماعی، افزایش همبستگی و در نهایت تحکیم مشروعیت دولت صفوی انجامید. صفویان با ایجاد چنین ساختار فضایی‌ای، موفق شدند ضمن کاهش نقش و نفوذ ایلات و قدرت‌های محلی، دولت مرکزی را به‌عنوان تنها مرکز قدرت و نظم تثبیت کنند (Floor, ۱۹۸۰; Foucault, ۲۰۰۱). به عبارت دیگر، فضاهای عمومی اصفهان مانند میدان‌ها و خیابان‌ها، نه تنها کارکرد زیباشناختی و کاربردی داشتند، بلکه به ابزاری کارآمد در مهندسی اجتماعی و بازآفرینی ساختار قدرت تبدیل شدند.

تأکید این مقاله بر آن بود که فضا در سیاست صفویان، نه‌تنها صحنه‌ای برای تحقق اهداف حکومتی، بلکه خود عنصری فعال در تولید قدرت بود. نظریه‌های معاصر مانند نظریه فضای لوفور و تحلیل‌های فوکویی از قدرت، کمک می‌کنند تا بتوان درک عمیق‌تری از این فرآیند به دست آورد. مطابق این دیدگاه‌ها، فضا محصولی اجتماعی است که از روابط قدرت متأثر می‌شود و هم‌زمان در بازتولید این روابط نقش دارد (Lefebvre, ۱۹۹۱; Foucault, ۱۹۸۰). در این راستا، سیاست فضایی صفویان نمونه‌ای از کاربرد عملی این نظریه‌ها در زمینه‌ای تاریخی و ایرانی است که در آن از طریق طراحی میدان، نظم فضایی بازار، نهادهای مذهبی، و شبکه‌های ارتباطی، سلطه دولت در تمامی ابعاد جامعه جاری و ساری شده است.

با توجه به تحلیل‌های انجام‌شده در این مقاله، پیشنهاد می‌شود پژوهش‌های آینده در حوزه سیاست و فضا در تاریخ ایران، از چهار جهت گسترش یابد. نخست آن‌که، لازم است پژوهش‌های بیشتری در مورد دیگر شهرهای صفوی مانند مشهد، تبریز، یا شیراز انجام گیرد تا الگوهای متفاوت یا مشابه سیاست فضاسازی در آن‌ها شناسایی شود. دوم آن‌که، تحلیل نقش زنان، اقلیت‌های مذهبی و گروه‌های حاشیه‌ای در استفاده از فضاهای عمومی دوره صفوی می‌تواند تصویر پیچیده‌تری از رابطه میان قدرت و فضا ارائه دهد. سوم آن‌که، بررسی تعامل میان فضاهای عمومی صفوی و فضاهای خصوصی، به‌ویژه در حوزه مسکن و حیات خانوادگی، می‌تواند به فهم عمیق‌تری از سیاست‌های کنترل اجتماعی کمک کند. و در نهایت، پیشنهاد می‌شود از منظر تطبیقی میان دوره صفوی و دیگر دوره‌های تاریخی ایران، به‌ویژه دوره قاجار و پهلوی، در زمینه سیاست فضاسازی مطالعه شود تا بتوان تغییر و تداوم‌ها در سیاست شهری ایران را به‌صورت گفتمانی تحلیل کرد.

در جمع‌بندی، باید اذعان داشت که صفویان با بهره‌گیری هوشمندانه از فضا، موفق به خلق الگویی منحصر به فرد از سیاست فضایی شدند که در آن معماری، نظم شهری، و نمادهای مذهبی و سیاسی به‌طور هم‌افزا در خدمت تثبیت قدرت سلطنتی قرار گرفتند. شهر اصفهان، به‌مثابه قلب این سیاست فضاسازی، نمونه‌ای شاخص از ترکیب قدرت، دین و فضا در تاریخ ایران است که مطالعه آن می‌تواند درک ما را از ماهیت دولت و جامعه در دوره‌های مختلف ایران به‌طور بنیادین گسترش دهد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تشکر و قدردانی

از تمامی کسانی که در طی مراحل این پژوهش به ما یاری رساندند تشکر و قدردانی می‌گردد.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

حمایت مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

موازین اخلاقی

در انجام این پژوهش تمامی موازین و اصول اخلاقی رعایت گردیده است.

References

- Babaie, S. (2008). *Isfahan and Its Palaces: Statecraft, Shi'ism and the Architecture of Conviviality in Early Modern Iran*. Edinburgh University Press.
- Blair, S. S., & Bloom, J. M. (1995). *The Art and Architecture of Islam: 1250–1800*. Yale University Press.
- Canby, S. R. (2009). *Shah Abbas: The Remaking of Iran*. British Museum Press.
- Floor, W. (2001). *The Economy of Safavid Persia*. Bibliotheca Persica Press.
- Foucault, M. (1980). *Power/Knowledge: Selected Interviews and Other Writings 1972–1977*. Pantheon Books.
- Grabar, O. (1990). *The Mediation of Ornament*. Princeton University Press.
- Lefebvre, H. (1991). *The Production of Space* (D. Nicholson-Smith, Trans.). Blackwell.
- Matthee, R. (2012). *Persia in Crisis: Safavid Decline and the Fall of Isfahan*. I.B. Tauris.
- Necipoğlu, G. (1995). *The Topkapi Scroll: Geometry and Ornament in Islamic Architecture*. Getty Center for the History of Art and the Humanities.
- Newman, A. J. (2006). *Safavid Iran: Rebirth of a Persian Empire*. I.B. Tauris.